

با سلام و عرض ادب؛

داستان منافقان و مسجدِ ضرار ساختن ایشان و قصهٔ جستن شتر ضاله:

این متن برگرفته از برداشت این جانب از قسمت چهارم برنامه‌های ۸۲۷ و ۸۲۸ و ۸۲۹ و ۸۳۰ گنج حضور و توضیحات آقای شهبازی و همچنین دفتر دوم مثنوی معنوی به قلم استاد کریم زمانی از بیت ۲۸۲۵ است. خلاصهٔ داستان این است:

منافقان در رقابت با مسجد قُبا، مسجدِ ضرار را ساختند و از پیامبر درخواست داشتند تا در آن مسجد نماز بگذارد. آن‌ها ادعا داشتند بنای مسجد جهت طعام مساکین و پناه بی‌پناهان است. پیامبر به ایشان فرمود، فعلاً قصد سفر به منطقهٔ تبوک را دارم و وقتی برگردم به آن مسجد می‌آیم. پس از بازگشت از تبوک منافقان درخواست خود را تکرار می‌کنند و خداوند با نزول آیات ۱۰۷ تا ۱۱۰ سورهٔ توبه نیت پلید آن‌ها را آشکار می‌سازد. یکی از یاران پیامبر که از عدم اعتنای پیامبر به مسجد آنان دچار تردید شده بود، در روایاتی صادق متوجه امر شد. حضرت پیامبر دستور می‌دهد آن مسجد را ویران کنند و آن‌جا را زباله‌دانی سازند.

یک مثالِ دیگر اندر کزروی

شاید آر از نقلِ قرآنِ بشنوی

این چنین کز بازی در جُفت و طاق

با نبی می‌باختند اهلِ نفاق

—(مولوی، مثنوی، دفتر دوم، ابیات ۲۸۲۵ و ۲۸۲۶)

از ابتدا تا انتهای دو داستان را چند بار خواندم. در انتهای داستان مسجد ضرار و شتر ضاله دو بیت توجه من را جلب کرد:

بر میخک زن کارِ خود ای مردِ کار

تا نسازی مسجدِ اهلِ ضرار

بس بر آن مسجد کُنان تَسخُر زدی

چون نظر کردی، تو خود زیشان بُدی

—(مولوی، مثنوی، دفتر دوم، ابیات ۳۰۲۵ و ۳۰۲۶)

—مَخک: امتحان، آزمایش

این دو بیت به من پیشنهاد می‌کند تمرکز روی خودت بگذار و مسجد ضرار و شتر ضاله خود را در خودت ببین. و وقتی شناسایی لازم را کردی به بیرون از خودت هم توجه کن.

با تمرکز روی خودم متوجه شدم که:

پیامبر، مسجد قبا، مسجد ضرار، منافقان و آن فردی که دچار تردید در رفتار پیامبر با منافقان شده بود همه در من هست!

فضای گشوده‌شدهٔ درونم که شاهد و آینه من است پیامبر وجود است. او در مسجد قبا که فضای ساده و بدون ریا و بدون کار با ذهن است، مشغول پرورش من است. خودش، خودش را با شناسایی همانیدگی‌ها و دردها پرورش می‌دهد. کار او فقط انبساط است و برای این انبساط دلیل و توجیه ذهنی ندارد، برای این انبساط خواسته‌ای ندارد.

در خود دیدم در کنار این فضای گشوده‌شدهٔ درونم، همانیدگی‌ها و دردهای من که شناسایی نشده‌اند و یا شناسایی شدند و رغبتی به انداختن آن‌ها ندارم، فضایی معنوی و زیبا ساختند. فضایی که تمایل دارم هنرهای معنوی خود را به نمایش بگذارم. حتی در این فضا فضایل اخلاقی به انبساط ترجیح داده شده. من این فضا را مشتاقانه با فضایل معنوی و اخلاقی آراسته کردم. و در این فضا امیدوارم خداوند به دیدار من بیاید و آن را تأیید بکند. در صورتی که مسجد ضراری ساختم که نفاق دیواره و سقف آن را تزئین کرده. قصد من از ساختن این مسجد جدایی و خرابی بوده، قصد من از ساختن این مسجد این بوده که بگویم من می‌توانم مسجدی زیباتر از مسجد قبا بسازم! و اصرار دارم که فضای گشوده‌شدهٔ درونم خودش را با این مسجد هماهنگ کرده و آن را تأیید کند! کاش حداقل در این مسجدی که ساختم صداقت داشتیم و حاضر بودم همانیدگی‌ها و دردهایم را ببندازم.

ای دریا، کآن سخن از دل بُدی
تا مُرادِ آن نفر حاصل شُدی

لطف کآید بی دل و جان در زبان
هم‌چو سبزه‌ی تُون بُودِ ای دوستان

هم ز دُورش بنگر و اندر گُذر
خوردن و بُو را نشاید ای پسر
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، ابیات ۲۸۳۹ تا ۲۸۴۱-

-سبزه‌ی تُون: سبزه‌ای که در سرگین‌زار پروید.

ولی این مسجدی که ساختم و با حرف‌های من‌ذهنی که صداقتی در آن نیست تزئین کردم، مثل سبزه‌ای هست که روی مدفوع رشد کرده و به علت ذات کثیفش نمی‌توانم از آن استفاده کنم. به عبارتی وسیله هدف را تخریب می‌کند و از آن در تبدیل نمی‌توانم سودی ببرم.

در همین مسجد ضرار و با همین نفاقی که در من جریان دارد ولی چون خداوند که همان فضای گشوده‌شدهٔ درونم هست بسیار مهرکیش و رحمت اندر رحمت است، سراغم می‌آید و نمی‌خواهد ناامید بشوم و مشکلات زندگی‌ام را درست می‌کند، روابطم رو به بهبودی می‌رود، کمک‌های پنهان او را می‌بینم ولی بازهم دست از نفاق برنمی‌دارم و می‌خواهم همانیدگی‌هایم و من‌ذهنی‌ام که حالا با معنویات و اخلاق و معلومات معنوی تزئین شده حفظ بشود. خداوند کاملاً این نفاق ما را می‌بیند ولی ما قسم می‌خوریم که بسیار مشتاقیم که به حضور برسیم و از فراق دیدار یار و عطش برای به حضور رسیدن حرف می‌زنیم. و عجله داریم که با این نفاق زودی به حضور برسیم!

در همین وضعیت هم که خدا نفاق ما را می‌بیند می‌خواهد به ما کمک کند و منتظر است که ما این نفاق را شناسایی کنیم و انصتوا کنیم. این مثل این است که ما مثل پروانه خودمان را به آتش بزنییم و خداوند کمر ما را بگیرد که به آتش نزدیک نشویم.

راست می‌فرمود آن بحرِ کرم
بر شما من از شما مُشْفِق‌ترم

من نشسته بر کنار آتشی
با فروغ و شعله بس ناخوشی

همچو پروانه شما آن سو دوان
هر دو دست من شده پروانه ران
- (مولوی، مثنوی، دفتر دوم، ابیات ۲۸۵۴ تا ۲۸۵۶)

وقتی نفاق ما ادامه داشته باشد و از طرفی اصرار داشته باشیم که زودتر به حضور برسیم و خودمان را به خاطر کار شدید روی خود لایق این حضور بدانیم، خدا با اتفاقات به ما نشان می‌دهد که درون ما چه خبر است.

گفت حَقّش: ای پیامبر فاش گو
غدر را، وَر جنگ باشد، باش گو

گفت: ای قوم دَغَل خامش کنید
تا نگویم رازها تان، تَن زنید

چون نشانی چند از اسرارشان
در بیان آورد، بد شد کارشان
- (مولوی، مثنوی، دفتر دوم، ابیات ۲۸۶۷ تا ۲۸۶۹)

-غدر: فریب، پیمان شکنی
-تَن زنید: دست بردارید
-دَغَل: حقه‌باز، حيله‌گر

یاران رسول در این داستان وقتی دیدند پیامبر به نفاق آن‌ها پی برده، از قسم خوردن برای محافظت از ناموس خودشان استفاده کردند. ما هم برای حفظ ناموسمان در اتفاقات دنبال مقصر می‌گردیم و فراموش می‌کنیم که این اتفاقات، نفاق ما را به زندگی نشان می‌دهد و چاره‌ای جز پذیرش نداریم.

راستان را حاجت سوگند نیست
ز آنکه ایشان را دو چشم روشنی است
- (مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۸۷۴)

با این که پیامبر به سازندگان مسجد ضرار نفاقشان را بعد از فضاگشایی‌های متعددی که با آن‌ها داشت، تذکر داد، ولی این اهل نفاق زیر بار نمی‌رفتند و باز هم قسم می‌خوردند که نفاقی در کار نیست. شاید واقعاً آن‌ها متوجه نفاقشان نبودند. و این که ما بتوانیم نفاق خود را شناسایی کنیم نشانه خوبی است و کسانی که این نفاق را نمی‌بینند، پرده ضخیمی از همانیدگی‌ها و دردها مرکز عدم آن‌ها را پوشانده است.

گفت پیغمبر که آواز خدا

می‌رسد در گوش من همچون صدا

مُهر در گوشِ شما بنهاد حق

تا به آوازِ خدا نارد سَبَق

-(مولوی، مثنوی، دفتر دوم، ابیات ۲۸۸۰ و ۲۸۸۱)

اتفاقاتی می‌افتد که شاید خودمان را شایسته این همه درد و رنج ندانیم و با خود بگوییم چرا خداوند که مهربان است با من که روی خود کار می‌کنم این چنین کرد؟ و البته این را به صورت شکایت و اعتراض بیان نمی‌کنیم بلکه به صورت حضور ناظر می‌بینیم که در ذهنمان این طور سؤالی می‌گذرد و اطرافش فضا باز می‌کنیم و به مرکزمان نمی‌آوریم و خودمان را برای چنین سؤالی که از ذهنمان گذشته سرزنش نمی‌کنیم. این انبساط ما را به حضور عمیقی می‌برد که شناسایی‌های عمیقی از همانیدگی‌ها و دردهایمان می‌دهد. پس تمایل برای شناسایی همانیدگی‌ها و دردها و سخت‌گیری نسبت به آن‌ها بهتر از صبر و نرمش نسبت به همانیدگی‌هایمان است.

خَلِم بهتر از چنین حِلْم ای خدا

که کُند از نور ایمانم جدا

گر پکاوی کوشش اهلِ مَجاز

تُوبه‌تُو گنده بُود همچون پیاز

-(مولوی، مثنوی، دفتر دوم، ابیات ۲۸۹۹ و ۲۹۰۰)

-خَلِم: خشم، قهر، غضب

-حِلْم: فضاگشایی، بردباری، شکیبایی

-اهلِ مَجاز: همانیدگان، صورت‌گرایان

-اهلِ ظاهر، دنیاپرستان

اصرار به نگه‌داشتن همانیدگی‌ها و دردها، و ادامه دوستی با من‌ذهنی معنوی باعث می‌شود که خداوند با اتفاقات متعدد پایه‌های من‌ذهنی ما را ویران کند و این در چهار بُعد زندگی خودش را نشان می‌دهد. نتیجه ماندن در من‌ذهنی نتیجه‌ای جز تخریب و هدر دادن هشیاری اصلی‌مان ندارد و ما را از هدف اصلی آمدنمان به این جهان باز می‌دارد.

چون پدید آمد که آن مسجد نبود

خانۀ حیلَت بُد و دام جُهود

پس نبی فرمود کان را بر کنید

مَطْرَحَه خاشاک و خاکستر کُنید

صاحبِ مسجد، چو مسجد قلب بود

دانه‌ها بر دام ریزی، نیست جود

-(مولوی، مثنوی، دفتر دوم، ابیات ۳۰۱۶ تا ۳۰۱۸)

-مطرحه: جایگاه افکندن

-جود: بخشش

داستان شتر ضاله: مولانا در ادامه داستان مسجد ضرار، داستان شتر ضاله را می آورد. می گوید، فرض کن شتری گم کردی و کاروانیان در حال بار گرفتن و رفتن هستند. کاروان درنگ نمی کند که تو شترت را پیدا کنی، کاروان می رود و از چشم تو ناپدید می شود و تو در تاریکی شب به دنبال شتر گم شده ات به این سو و آن سو می دوی و فریاد می زنی که ای مردم هر کس شتر من را پیدا کند، مزدگانی خوبی به او می دهم. و در این اثنا عده ای آدم بی کاره که حال تو را می بینند از روی ریشخند تو را دست می اندازند و نشانه ای اشتباه از شترت می دهند. ولی تو شتر گم شده ات را می شناسی و می دانی همه این نشانه ها بی اساس است.

در این اثنا شخصی به تقلید از تو و بی آن که شتری گم کرده باشد، سخنان و رفتار تو را تقلید می کند. او مدتی این کار را می کند تا بالآخره یادش می آید که بله، واقعاً شتر او گم شده است!

حکمت قرآن چو ضالّه مومن است

هر کسی در ضالّه خود موفّق است

-(مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۹۱۰)

-ضالّه: گم گشته، گمراه کننده

-موفّق: یقین دارنده، باورمند

ضاله چه بود؟ نافه گم کرده یی

از کفّت بگریخته در پرده یی

-(مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۹۱۲)

پیغام قرآن گم کرده مؤمن است و پیغام قرآن حضور است. هر کسی در گمشده خودش یقین دارد و آن را می شناسد، ولی فعلاً این گم شده در زیر همانیدگی ها و دردها پنهان شده است. همه اجزای کاینات در حال ادامه تکامل خود هستند ولی انسان که باید گل سرسبد آن ها باشد و به دیگر اجزای کاینات در تکاملشان کمک کند، در ذهن و در حال قضاوت خوب و بد مانده است. و برای پیدا کردن حضور گمشده اش از علم های این جهانی استفاده می کند. آن ها هم راهی اشتباه به او نشان می دهند و انسان سرگشته را سرگشته تر می کنند.

هر یک از ره این نشان ها ز آن دهند

تا گمان آید که ایشان زان ده اند

این حقیقت دان، نه حق اند اینهمه

نی به کلی گمراهند این همه

ز آنکه بی حق، باطلی ناید پدید

قلب را ابله به بوی زر خرید

-(مولوی، مثنوی، دفتر دوم، ابیات ۲۹۲۶ تا ۲۹۲۸)

هر کدام از این عالمان ظاهری، نشانه‌هایی به این جوینده در ذهن می‌دهند که نشانه ذهنی است چون آن‌ها خودشان هنوز در ذهن زندگی می‌کنند. و این نشانه‌ها به نشانه حضور شباهت ندارد.

این‌ها همه حق نیستند ولی باطل هم نیستند، بلکه این نشانه‌ها اگر جوینده واقعی باشیم ما را به نشانه حقیقی که برای ما آشناست راهنمایی می‌کند. همانطور که خریدار طلا باید تفاوت طلای حقیقی و طلای تقلبی را بداند و گرنه از کسی که این دو را از هم تشخیص می‌دهد کمک بگیرد.

در میان دَلْقِ پوشانِ یک فقیر
امتحان کن و آنکه حق است آن بگیر

مؤمن کس مُمیز کو که تا
بازداند حیزکان را از فتنی؟
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، ابیات ۲۹۳۷ و ۲۹۳۸-

-دَلْقِ پوش: صوفی‌ای که خرقه برتن کند، زنده‌پوش
-کس: زیرک
-مُمیز: تمیزدهنده، تشخیص‌دهنده
-حیزکان: نامردان؛ حیز به معنی نامرد و مخنث است.
-فتنی: جوان‌مرد، کریم

وقتی پیشوایی را پیدا کردی که حق را از باطل تشخیص می‌دهد و راستی این را گشایشی که در درونت به وجود می‌آید و با فطرت تو سازگار است نشان می‌دهد، راه را ادامه بده و در اطاعت از او صدق و صفا داشته باش. در این راه دچار امتحانات زیادی می‌شوی و همچنین قبض و بسط‌های مکرر سراغت می‌آید که همه جزو راه هستند. آن قدر به این راه ادامه می‌دهی که دیگر طمعی مادی و معنوی در ادامه این راه نداری، بلکه به صورت واقعی گمشده درون خودت را پیدا می‌کنی و متوجه می‌شوی که گمشده درون همه انسان‌ها یکی است.

پس بگویی: راست گفتم ای آمین
این نشانی‌ها بلاغ آمد مبین

فیه آیات تَقَاتُ بِنَات
این براتی باشد و قدر نجات
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، ابیات ۲۹۸۳ و ۲۹۸۴-

-برات: نوشته‌ای که به موجب آن دریافت یا پرداخت پولی را به دیگری واگذار می‌کنند.

-«فیه آیات بِنَاتُ مَقَامُ إِبْرَاهِيمَ وَمَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا...»
-در آن جاست آیات روشن و مقام ابراهیم و هر که بدان داخل شود ایمن است...»
-قرآن کریم، سوره آل عمران (۳)، آیه ۹۷-

با گشایش در درونمان و انعکاس آن به بیرون و اصلاح وضعیت‌های بیرونی و بهبود بیماری‌ها، متوجه می‌شویم که راهی که می‌روییم درست است. مداومت در راه و صادق بودن و طلبمان باعث می‌شود دیگر وضعیت‌های ذهنی هم برایمان مهم نباشد و تمام کوششمان بر این است که در مقابل اتفاقات درونی و بیرونی فضاگشا باشیم تا جنس اصلی‌مان گسترش یابد. دیگر من‌ذهنی که توهم و کاذب است به خود اصلی‌مان تبدیل شده‌است.

کاذبی با صادقی چون شد روان
آن دروغش راستی شد ناگهان
- (مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۹۹۳)

آن مقلد، شد محقق چون بدید
اُشتر خود را که آنجا می‌چرید
- (مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۹۹۶)

وقتی انباشتگی حضور بیشتر و بیشتر می‌شود، همه دردهای هشیارانه و قبض و بسط‌ها و لغزش‌ها و خطاهایی که در این راه داشته برایش شیرین می‌شود. و صداقت و سادگی ذهن او این را متوجه این مهم می‌کند. در این راه سعی او بر این بوده که به آن‌چه ذهن نشان می‌دهد اهمیت ندهد، اتفاقات را بازی بگیرد و فضاگشایی را جدی. ابیات مولانا را بیشتر و بیشتر تکرار می‌کرده و ارتعاش این ابیات فضای درون او را باز و بازتر می‌کرده.

سینّاتم شد همه طاعات، شکر
هزل شد فانی و، جدّ اثبات، شکر

سینّاتم چون وسیلت شد به حق
پس مزن بر سینّاتم هیچ دق
- (مولوی، مثنوی، دفتر دوم، ابیات ۳۰۰۴ و ۳۰۰۵)

-هزل: بیهوده‌گویی
-دق: کوفتن، طعنه زدن، نکوهش کردن

با مطالعه دو داستان و تأمل در آن‌ها متوجه می‌شویم سختی این راه برای ما آسان می‌شود اگر از ترفندهای ذهن در این راه استفاده نکنیم. مسجد ضرار نساژیم و دیگران را هم وادار به ساختن مسجد ضرار نکنیم و از کنار مسجد ضرار هم رد نشویم. از مصادیق ساختن مسجد ضرار در خود و دیگران این است که وقتی در این راه پیشرفت کردیم خود را مقتدا و پیشوای دیگران بدانیم، یا دیگران را تشویق کنیم که مقتدای ما باشند. از مصادیق دیگر مسجد ضرار ساختن، تمایل به تغییر دیگران چه در خانواده و چه در اجتماع است که این کار می‌تواند ما را به خیر و سنی کردن دیگران متمایل کند. اگر مسجد ضرار ساختیم که حتماً این کار را در لحظات زیادی انجام دادیم، نفاق را به کار نبریم و نگوییم که مسجد ضرار ساخته‌ایم. این اقرار را بکنیم که به احتمال خیلی زیاد مسجد ضرار ساختیم که تا به حال به حضور نرسیدیم و این را در هشیاری خود نگه داریم تا استاد استادان جهان روی ما کار کند. بی‌قراری و شکایت نکنیم اگر خداوند مسجد ضرار ما را خراب کرد و آن را مجدد ترمیم نکنیم و درد هشیارانه آن را پذیرا باشیم.

در مسجد قبا که از ابتدا توسط زندگی ساخته شده و آراسته به نقش‌های ذهنی نیست بمانیم و بدون هیچ مقاومتی آموزش مولانا را بپذیریم. ایات را تکرار کنیم تا ارتعاش آن جنس اصلی ما را گسترش بدهد. در مسجد خودمان به تنهایی کار نکنیم و دیگر در مسجد ضرار خود و دیگران ساکن نشویم.

مرغِ خویشی، صیدِ خویشی، دامِ خویش
صدرِ خویشی، فرشِ خویشی، بامِ خویش
- (مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۸۰۷)

با تشکر
-نصرت، سنندج